



## کبریت با خطر



محمد رضا معلمی

نویسنده

🔪 من از شما دلگیرم. من از شما دلخورم. من دلتنگ شما هستم. من مدت ها است نسبت به این مساله دلسرده شده‌ام. این منظره دل انگیز است. کسی مرا دلداری نمی‌دهد. این مرد ساکت است. این مرد صبور است.

این مرد شکیباست. حلم از صفات بارز این مرد است. این مرد آدم توداری است. این مرد درونگراست. این مرد دل بزرگی دارد. تا به حال به تفاوت این ترکیب‌ها و کلمات دقت کرده‌اید؟ هر کدام از این واژه‌ها آمده‌اند و آماده‌اند تا یکی از احوالات متفاوت درونی ما را توصیف کنند. کاربرد هر یک نیز با دیگری متفاوت است. می‌گویند یکی از مظاهر پیشرفت تمدنی، پیشرفت زبان و گستره گسترده دایره لغات آن است.

هر چه تمدنی به کلماتی که برای توصیف حالات، ویژگی‌ها، انواع حیوانات، گل‌ها، ارتباطات، مجهزتر باشد، پیشرفته‌تر است. این مساله را می‌توانیم در مقیاسی خردتر، در مقیاس فرد فرد انسان‌ها نیز مورد مطالعه قرار دهیم. هرچه انسان‌ها برای توصیف خود، دیگران، اتفاقات، اشیا و... به کلمات بیشتری مجهز باشند، طبیعتا بیشتر از دیگران می‌توانند متوجه مسائل شوند و آنها را درک و حل کنند، بیشتر و راحت‌تر از دیگران می‌توانند با سایرین ارتباط برقرار کنند و نیز بیشتر از دیگران می‌توانند نیازهای مختلف خود را برطرف کنند. اصلا یکی از ملاک‌های ارزیابی میزان تسلط افراد به یک علم، میزان تسلط ایشان به ترمینولوژی یا لغات تخصصی مربوط به آن است، چه این که بسیاری از کتاب‌های علمی، اولین مباحث خود را پیرامون لغات تخصصی و تعریف آنها اختصاص می‌دهند و بعد به سایر مطالب می‌پردازند. یکی از راه‌ها و شاید بهترین راه مجهز شدن به کلمات، مطالعه است. نه فقط مطالعه رمان‌ها و کتاب‌های ادبی مطالعه هر کتابی باعث آشنایی شما با لغات مختلف و پشتوانه معنایی و کاربردی آنها خواهد شد. انسان‌هایی که وقت بیشتری را نسبت به دیگران به مطالعه اختصاص می‌دهند، غالبا توانایی بیشتری در ارتباط برقرار کردن با دیگران از طریق درک گفته‌ها، علایق و رازها و درد دل‌های ایشان دارند. همچنین ایشان از قابلیت‌های بیشتری برای بروزیب و معرفی خود بهره می‌برند و البته شاید مهم‌ترین آورده این دامنه لغات گسترده، برای انسان‌های اهل مطالعه، مهارت درک و تفسیر حالات فردی و درونی و اتفاقات پیرامونی و مربوط به دیگران است که طرز مواجهه متفاوتی - که به حل مسائل نزدیک‌تر است - را از سمت‌شان رقم می‌زند.

در پایان مطلب یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که مطالعه صرف، انباشت مطلب است. وقتی تفکر، تفکر منطقی، قرین مطالعه نباشد، این مطالعات مانند انبار مهماتی خواهند بود که کلید در آن را به فردی نااهل یا فردی ناآشنا به امور نظامی سپرده باشیم؛ یعنی همان قدر که می‌تواند خطرناک باشد، می‌تواند بی‌هوده و هدر نیز باشد. می‌تواند علیه خود صاحب انبار استفاده شود و نیز می‌تواند در جنگ‌ها و هنگام دفاع، به یاری‌اش نرسد. خلاصه کنیم؛ مطالعه بدون تفکر، کبریت با خطر است. 🔪



## چگونه برای چیزهایی که می‌خواهیم، تلاش کنیم و خسته نشویم ماجرای یک کتابخانه مخفی!

دسترسی داشته باشند (شخصا به نظرم ممنوع نبودن بعضی از کتاب‌ها ضد حقوق بشر است!) ولی درباره این که با چه معیارهایی باید کتاب‌های نامناسب را تشخیص داد و چطور و در چه زمانی باید به بچه‌ها ماهیگیری یاد داد، کلی حرف است که جایش اینجا نیست.

و با این که خودم بعد از خواندن این کتاب تحریک شدم مدتی بروم کتابدار یک مدرسه شوم یا معلمی شبیه آقای وان این داستان که یک زنگ در هفته را گذاشته بود برای این که هرکس هر چیزی می‌خواهد بخواند و خودش هم همین کار را می‌کرد، اهمیت کتابخانه مدارس و زنگ‌های کتابخوانی هم دلیلیم برای معرفی این کتاب نیست. (البته برای کسانی که به دنبال ترویج کتابخوانی هستند می‌تواند این جنبه کتاب جالب باشد که چطور بچه‌ها باید کردن مشکلات‌شان در داستان‌های مختلف جذب کتاب‌ها می‌شوند).

این که فکر می‌کنم «این کتاب را ممنوع کنید» ارزش خواندن را دارد، به این دلیل است که در این کتاب یک دختر خجالتی و درون‌گرای دبستانی، برای چیزی که فکر می‌کند درست است، به خاطر چیزی که ارزشش را دارد، می‌ایستد. هر چقدر هم که برایش سخت است و هر چقدر هم که طرف مقابلش قدرتمند است.

«بعضی وقت‌ها باید از چیزی که می‌خوای دفاع کنی.

یا چیزی که درسته.»

خیلی سخت نیست وقتی یک چیز غلطی می‌بینیم، با خودمان بگوییم «فایده‌ای ندارد» و «مگر از دست ما چه کاری بر می‌آید؟» و بی‌خیالش شویم و کنار بیاوریم و عادت کنیم. مثلا در مقابل استادی که آنچنان که باید و شاید برای تدریس وقت و توان نمی‌گذارد یا معلم کافی ندارد، فیلمسازی که با پول مردم مزخرفات می‌سازد، کارمندی که در ساعت اداری وقت تلف می‌کند و... می‌توانیم هر روز از کنار اینها عبور کنیم و در نهایت ته دلمان یا پیش دوست‌مان یک ناسزایی هم بگوییم و هیچ کاری نکنیم و غرزدن یک کاری کردن نیست.

البته درست اعتراض کردن را هم باید یاد گرفت. حیف که نمی‌خواهم آخر داستان را لو بدهم ولی این قدر می‌توانم بگویم که در آخر ایمی‌آن و دانش‌آموزان دیگر مدرسه با کمک هم یک راه درست برای رساندن اعتراض‌شان به گوش بزرگ‌ترها پیدا می‌کنند.

اگر می‌خوانید راهکار ایمی‌آن و دوستانش را بدانید، اگر دغدغه کتابخوان کردن ملت را دارید، اگر با نوجوانان به نحوی در ارتباط هستید (یا با آدم بزرگ‌هایی که درس مناسبش «اهمیت دادن» و «ایستادن» را یاد نگرفته‌اند) که یا فقط به دنبال یک داستان روان و خوشخوان می‌گردید، «این کتاب را ممنوع کنید» را بخوانید. 🔪

🔪 فرض کنید در یک خانه شلوغ و کوچک زندگی می‌کنید. فردی در خانواده هستید که به دلیل بزرگ‌تر بودن یا هر علت دیگری، همیشه این شماست که باید کوتاه بیایید، در مدرسه یا محل کارتان

دوستان زیادی ندارید، خیلی مشتاق کارتان هم نیستید و خلاصه‌اش این که خیلی زندگی‌تان بر وفق مراد نیست. حالا در همین اوضاع، یک کورسوی امیدی برایتان وجود دارد. مثلا کتابخانه‌ای که پر از کتاب‌هایی است که با خواندنشان می‌توانید مشکلات‌تان را فراموش کنید (جای «کتاب» اسم هر چیز دیگری را بگذارید که بتواند برایتان این اثر را داشته باشد) و فکر هم می‌کنید این کتاب‌ها ارزشش را دارند که این قدر در زندگی‌تان خاص باشند (یعنی جای کلمه «کتاب» مثلا نمی‌توانید اسم یک ماده مخدر را بگذارید) مثلا فکر می‌کنید می‌شود چیزهایی از این کتاب‌ها یاد گرفت که جای دیگری یادمان نمی‌دهند. حالا یک دفعه کسانی می‌آیند و خواندن کتاب‌های دوست‌داشتنی‌تان را ممنوع می‌کند. فرض هم کنید قدرت چندان در مقابل آن فرد یا افراد ندارید، مثلا فقط یک دانش‌آموز دبستانی هستید و فرد ممنوع‌کننده هم یک فرد بزرگسال بانفوذ است و می‌تواند به راحتی مدیر مدرسه را مجاب کند که کتاب‌های مورد علاقه شما، کتاب‌های مناسبی نیستند. شما در این شرایط چه می‌کنید؟

داستان کتاب «این کتاب را ممنوع کنید» نیز همین است. «ایمی‌آن» دختر بسیار درون‌گرایی است که دو خواهر اعصاب‌خردکن و کوچک‌تر از خودش دارد و مادر و پدری که به شدت سرشان شلوغ تامین زندگی سه تا بچه است. تنها پناهگاه ایمی کتابخانه مدرسه‌شان است تا این که به درخواست مادر یکی از دانش‌آموزان مدرسه، کتاب مورد علاقه ایمی ممنوع می‌شود و این تازه شروع ماجراست. روز به روز کتاب‌های بیشتری، به دلیل یک سری دلایل مسخره و بدون توجه به قانون انتخاب کتاب مدرسه، از کتابخانه حذف می‌شوند و انگار برای کسی آن قدرها هم مهم نیست. ولی برای ایمی مهم است! به همین دلیل شروع می‌کند به خریدن کتاب‌هایی که ممنوع شده‌اند وقتی پولش تمام می‌شود. بعدش می‌رود سراغ بچه‌های دیگر مدرسه که ممکن است این کتاب‌ها را داشته باشند و کم‌کم یک کتابخانه مخفی در کمد ایمی‌آن تشکیل می‌شود و همین‌طور به تعداد اعضای این کتابخانه و کتاب‌هایش افزوده می‌شود.

دلیلی که می‌خواهم این کتاب را به شما معرفی کنم این نیست که همه باید آزاد باشند هر کتابی را بخوانند و ممنوع کردن کتاب‌ها ضد حقوق بشر است. چون این‌طور نیست. همه کتاب‌ها ارزش خواندن ندارند و قطعاً بچه‌ها، به طور خاص، نباید به هر کتابی

سارا مستغاثی

روزنامه نگار



نویسنده:

آلین گرتز

مترجم:

سارا عاشوری

انتشارات:

پرتقال

۲۰۵ صفحه

۵۵۰۰۰ تومان